فراوان حمد و ثنا به حضرت خداوند ارض [illegible] سما که نسخه

در سنه [illegible] هجری با اهتمام [illegible] جان نیکو انطباع یافت

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العلیم الحکیم

بعد حمد آمرزنده غفار و صلوة و سلام سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید بنده امیدوار مغفرت از منان محمد مصطفی خان

ستایش ۱۲ بخشنده ۱۲ درود ۱۲ سرور نیکوکاران ۱۲ جمع طاهر پاکیزگان ۱۲ یاران برگزیدگان ۱۲ نعمت دهنده ۱۲

خلف محمد روشن خان ادام الله اقباله و حلاوة کمال الایمان که چون جمع اندکی کتب فارسیه حصول استعداد و تجربه عبارات و خطوط نویسی

بچنانکه برود افزای نعم شیرینی کمال ایمان ۱۲

موقوف است بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها تو لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و حروف ضروری یک چند

حروف تهجی بطرز مرغوب بنیاد و لخت سلک جمع نمود و مسمی بافتتاح الصبیان نامیدم و بضرب یک مصدر لازم و یکی متعدی بطریق تنوع بیان

کردم تا اطفال را باسانی تمام سوی استخراج معانی و اشتقاق صیغها رهبر شود و یادگاری بیست و نگار این خاکسار باند

بالله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

وفا است ... طلب ... و شده و سبب است اعتماد نیست باز ماندن از گناه و نه قوت بر طاعت مگر بمدد خدای بزرگ ۱۲

باب الالف

صرف کبیر

مصدر لازم	آمدن آنا		حاصل مصدر	آمدنی اوا

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمده	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی			آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آئی	آئید	آیم	آئیم
حال	می آید	می آیند	می آئی	می آئید	می آیم	می آئیم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیائید	بیایم	بیائیم
نهی	[illegible]	نیایند	میا	میائید	نیایم	نیائیم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				
مصدر متعدی	آوردن لازما	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آورده	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شده	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده می‌شد	آورده می‌شدند	آورده می‌شدی	آورده می‌شدید	آورده می‌شدم	آورده می‌شدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی			آوردمی	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی			آورده شدمی	
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم

اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیاورد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده زور آور	آورندگان	اسم مفعول		آورده	آوردگان

تنبیه صیغهای نفی را از اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات درمی آید

	ضمیر و صغیر	

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
آختن	تلوار کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جہان آرا	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام دینا	آرام / آرامش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دل آرام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا / آزردہ ہونا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کار آزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسودہ ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	دُرد آشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شہر آشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلودہ ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جہان آفرین	آفریده

مصدر	[illegible]	اسم مصدر	[illegible]	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
آگاهیدن	خبردار شدن / [illegible]	آگاهی		آگاهید	[illegible]			خداآگاه	
[illegible]	[illegible]			[illegible]					آگنده / [illegible] آگنده
آلاییدن	آلوده [illegible]	[illegible]		[illegible]	می‌آلاید	بیالای	آلاینده		آلاییده
آلودن	آلوده [illegible]	آلودگی		آلود					آلوده
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]		[illegible]		[illegible]
آمرزیدن	بخشیدن	آمرزش	[illegible]	آمرزید	می‌آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	[illegible] / [illegible]	آموزش		آموخت	می‌آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب‌آموز / آموزگار	آموخته / دست‌آموز
آمودن	[illegible] / [illegible]			آمود					آموده
آمیختن	[illegible] / [illegible]	آمیزش		آمیخت	می‌آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم‌آمیز	آمیخته / [illegible]
آویختن	[illegible] / [illegible]	آویزش	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بیاویز	آویزنده	دل‌آویز	آویخته
آهیختن	[illegible] / [illegible]			[illegible]					آهیخته
ارزیدن	[illegible]	ارزش		[illegible]	[illegible]	[illegible]	ارزنده	کم‌ارز	ارزیده
استادن / ایستادن	[illegible]	استادگی		استاد	[illegible]	[illegible]			استاده

[illegible]

مصدر	معنی	اسم مصدر	متعدی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	اسم حالیه	اسم مفعول
اُستردن	مونڈنا / صاف کرنا			اُسترد			اُسترنده	اُستره	اُسترده
افتادن / اوفتادن	گر پڑنا	افتاد / افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می فروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	[illegible]	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / بکھیرنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشاننده	غله افشان	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده / [illegible]
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیر افگن	افگنده
انباردن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایک دوسری پر چننا			انبود					انبوده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امر	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انداختن	ڈالنا / پهینکنا	اندازه / انداز		انداخت	می‌اندازد	بینداز	اندازنده	تیرانداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می‌اندوزد	بیندوز	اندوزنده	تخم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا / پلستر کرنا			اندود	می‌انداید	بینداے	اندایند ه	گل اندا	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می‌اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دوراندیش	اندیشیده
انگاریدن	[illegible]			انگارد	می‌انگارد	بینگار	انگارنده		انگاریده
انگاشتن	[illegible]			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوبهارنا		انگیزانیدن	انگیخت	می‌انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
				باب باء موحده					
باختن	هارنا / کهیلنا	بازی / باخت		باخت	می‌بازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش		بارید	می‌بارد	ببارد	بارنده	اشکبار / باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	می‌بافد	بباف	بافنده	شالباف	بافته
بالیدن	زیاده هونا / جسم کا بڑهنا			بالید	می‌بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	چاهئی هونا			بایست	می‌باید				بایسته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
بخشودن	بخشتنا	بخشایز		بخشود	می بخشاید	ببخشاید	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشتنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	[illegible]	بخشیده
برآمدن	[illegible]			برآمد	برمی‌آید	برآی	برآینده		برآمده
برآوردن	[illegible]			برآورد	می آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	[illegible]			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	[illegible]	برداشته
بردن	[illegible]			برد	می برد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	[illegible]		برپانیدن	برشت					[illegible]
برگشتن	[illegible]	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاتنا	برش		برید	می برد	ببر	برنده	[illegible]	بریده
بستن	[illegible]	بستگی / بندش		بست	می بندد	ببند		[illegible]	بسته
بودن	[illegible]	بود		بود	می باشد	باش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	[illegible]	بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	[illegible]		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	ببیز	بیزنده		بیخته

اسم مفعول	اسم فاعل سماعی	اسم فاعل قیاسی	امر	حال	ماضی مطلق	طریق تعدیه	حاصل مصدر	معنی مصدر	مصدر
بوئیده	بویا	بوینده	ببوی	می بوید	بوئید	بوبانیدن		بو دینا / سونگھنا	بوئیدن
				باب بای فارسی					
پاره شده	[illegible]				پارید			ٹکڑے ہونا	پاریدن
پاشیده	پاشان / چھڑکنے والا	پاشنده	بپاش	می پاشد	پاشید			ٹپکنا / چھڑکنا	پاشیدن
پالوده		پالاینده	بپالای	می پالاید	پالود		پالایش	چھاننا / صاف کرنا	پالودن
پائیده	دیرپای	پاینده	بپای	می پاید	پائید		پایندگی	ٹھہرنا	پائیدن
پخته	نان پز	پزنده	بپز	می پزد	پخت	پزانیدن	پزش	پکانا	پختن
پذیرفته	پذیرا / پوزش پذیر	پذیرنده	بپذیر	می پذیرد	پذیرفت		پذیرائی	قبول کرنا	پذیرفتن
پرداخته	چهره پرداز	پردازنده	بپرداز	می پردازد	پرداخت		پرداخت / پرداز	خالی کرنا / آراستہ کرنا / سنوارنا	پرداختن
پرستیده	پرستار / بت پرست	پرستنده	بپرست	می پرستد	پرستید		پرستش	پوجنا	پرستیدن
پرسیده	پرسان	پرسنده	بپرس	می پرسد	پرسید		پرسش	پوچھنا	پرسیدن
پرورده	پروردگار / [illegible]	پرورنده	بپرور	می پرورد	پرورد		پرورش	پالنا	پروردن / پروریدن
پرهیزیده		پرهیزنده	بپرهیز	می پرهیزد	پرهیزید	پرهیزانیدن	پرهیز	پرہیز کرنا	پرهیزیدن

سعدی گوید ع چو حق بر تو پاشد [illegible]

سعدی گوید ع چو این کاخ دولت بپرداختم

سعدی گوید ع [illegible]

مصدر	معنی مصدر	اسم مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
پریدن	اوڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر		پرانش	پریده
پوسیدن	سڑنا			پوسید	می پوسد	بپوس			پوسیده
پژمردن	کمہلانا			پژمرد					پژمرده
پژوهیدن	فکر کرنا	پژوهش		پژوهید	می پژوهد	بپژوه	پژوهنده	حق پژوه	پژوهیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	[illegible]	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوئیدن	دوڑنا	پویش	پویانیدن	پوئید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	لپیٹنا	پیچش	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		پیمود	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده
پیوستن	ملانا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تاء فوقانی					

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
تاختن	دوڑنا / دوڑانا	تازش / تک و تاز		تاخت	بتازد	بتاز	تازنده	تکاپو تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / تپنا	تابش / تاب		تافت	بتابد	بتاب	تابنده	تابان / تافتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	کاٹنا / چھیلنا	تراش		تراشید	بتراشد	بتراش	تراشنده	صورت تراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا			تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	بترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد	بترک	ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	گرم ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توان / توانائی		توانست	میتواند		تواننده	توانا	

باب جیم عربی

جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	بجهد	بجه	جهنده	جهان	جسته

مصدر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفعول
جستن	ڈھونڈنا	جویائی جستجو	جویانیدن	جست	می‌جوید		جوینده	جویان	[illegible]
جنبیدن	ہلانا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می‌جنبد	بجنب	جنـ	جنبان	جنبیده
جوشیدن	اوبلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	می‌جوشد	بجوش	جوشنده	جوشان	جوشیده
				باب جیم فارسی					
چریدن	غائب ہونا			چرید	می‌چرد	بچر	[illegible]		چریده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می‌چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا		چسپانیدن	چسپید	می‌چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می‌چشد	بچش	چشنده	[illegible]	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	[illegible]	چکانیدن	چکید	می‌چکد	بچک	چکنده	چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می‌چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می‌چیند	بچین	چیننده	خوشه‌چین	چیده
				باب خاء معجمه					
خاریدن	کھجلانا	خارش		خارید	می‌خارد	بخار	خارنده	پشت‌خار	خاریده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
خاستن	اوٹھنا			خاست	برخیزد	بخیز	خیزنده	سحرخیز	خاسته
خائیدن	چبانا			خائید	بخاید	بخای	خاینده	ژاژخای	خائیده
خراشیدن	چھیلنا	خراش		خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمع‌خراش	خراشیده
خرامیدن	ناز کرکے چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوش‌خرام	خرامیده
خروشیدن	شور کرنا	[illegible]	خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خرنده	خریدار / ارزان	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا / زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می‌خسپد	بخسپ / بخفت	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	می‌خلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می‌خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خم / خمیدگی	خمانیدن	خمید	میخمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	[illegible]			خنبید	می‌خنبد	بخنبا	خنبنده		[illegible]

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	اسم مصدر	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	[illegible]	اسم مفعول
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	[illegible]
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	میخوابد	بخواب	خوابنده	[illegible]	خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواہد	بخواه	خواہنده	خیرخواه / خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا			خواند	میخواند	بخوان	خواننده	خوانا / [illegible]	خوانده
خوردن	کھانا	خورش	خورانیدن	خورد	میخورد	بخور	خورنده	[illegible] / میخور	خورده
خوشیدن	سوکھنا			خوشید	میخوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خفسیدن	ترپھنا		خفسانیدن	خفسید	می خفسید	بخفس			خفسیده
			باب دال مہملہ						
دادن	دینا	دہش	دہانیدن	داد	میدہد	بده	دہنده	نان ده	داده
داشتن	رکھنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانائی / دانش		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان / دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	میدرخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا / چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
درودن	[illegible]			درود	می‌درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پھاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	مردم‌در	دریده
وزیدن	چورانا	وزش		وزید	میوزد	بوزد	وزنده	آب‌وزد	وزیده
دمیدن	[illegible]	دم	دمانیدن	دمید	میدمد	بدم	دمنده	دمان	دمیده
دوختن	سینا	[illegible]	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه‌دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	میدوشد	بدوش	دوشنده		دوشیده
دویدن	دوڑنا	دواندو / دوش	دوانیدن	دوید	میدود	بدو	دونده	تیزدو / دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید / بینش		دید	می‌بیند	ببین	بیننده	بینا / حق‌بین	دیده
				باب راء مهمله					
راندن	ہانکنا / چلانا			راند	میراند	بران	راننده	حکم‌ران	رانده
ربودن	لیجانا / اوچک لینا	ربودگی		ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	میرخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	میرزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	استقبال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رَست				[illegible]	[illegible]
رُستن	اوگنا			رُست				[illegible]	[illegible]
رسیدن	پہنچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	فریادرس / رسا	رسیده
رشتن	کاتنا			رشت					رشته
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار		رفت	میرود	[illegible]	[illegible]	روان / گرم رو	رفته
رُفتن	جھاڑنا	رفت و روب	روبانیدن	رُفت	میروبد	بروب	روبنده	روبان / خاکروب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمان	رمیده
رنجیدن	آزرده ہونا	[illegible]	رنجانیدن	رنجید	میرنجد	برنج	رنجنده	زودرنج / رنجان	رنجیده
روئیدن	اوگنا		رویانیدن	روئید	میروید		روینده	خودرو	روئیده
رهیدن	چھوٹنا	رهائی	رهانیدن	رهید	میرهد	بره	رهنده	رها	رهیده
ریختن	[illegible]	[illegible]		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
[illegible]	ہگنا			رید	میرید	بری			

[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]			رسید	میرسید	برسی	رسنده		رسیده
				باب زای معجمه					
زادن	جننا			[illegible]					زاده
زاییدن	جننا	زاییدگی		زایید	میزاید	بزای	زاینده	جاوزایی	زاییده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	میزارد			زار	
زدن	مارنا	زنش		زد	میزند	بزن	زننده	[illegible]	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	[illegible]	زدوده
زیستن	جینا			زیست	میزید	بزی	زنده		
				باب ژای فارسی					
ژولیدن	الجهنا			ژولید					ژولیده
				باب سین مهمله					
ساختن	بنانا / موافقت کرنا	سازش / ساخت	.	ساخت	میسازد	بساز	سازنده	[illegible]	ساخته
ساییدن	پیسنا		.	سایید	میساید	بسای	ساینده	سرسا	[illegible]

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	حاصل بالمصدر	ماضی مطلق	حال	امر	ء	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار			سپرده
سپوختن	چبهونا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبهونا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستائیدن	سراهنا	ستایش		ستائید	می ستاید	بستای	ستاینده	خجسته ستا	ستائیده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	صاف کرنا / مونڈنا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزان	ستیزیده
سرائیدن	گانا			سرائید	می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سرائیده
سرشتن	گوندهنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	[illegible]		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	
شگفتن	[illegible]			شگفت					شگفته

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل	اسم مفعول
سکالیدن	اندیشه کرنا	سکال		سکالید	می‌سکالد	بسکال	سکالنده	خیرسگال	سکالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می‌سنجد	بسنج	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا جلانا	سوخت سوزش	سوزانیدن	سوخت	می‌سوزد	بسوز	سوزنده	سوزان دلسوز	سوخته
سودن	گهسنا			سود					سوده
			باب شین معجمه						
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می‌شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق هونا			شایست	می‌شاید			شایان	شایسته
شپلیدن	سنجوڑنا سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می‌شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می‌شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	هونا جانا			شد	می‌شود	بشو	شونده		شده
شستن	[illegible]	[illegible]		شست	می‌شوید	بشو	شوینده	پارچه‌شو	شسته
شکستن	[illegible]	شکن		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شکسته
[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شگوخیدن	شگوفه کهلنا	شگوخ	شگوخانیدن	شگوخید	می شگوخد	بشگوخ	شگوخنده		شگوخیده
شگافتن	پهٹنا / چیرنا	شگاف		شگافت	می شگافد	بشگاف	شگافنده	خارشگاف	شگافته
شگفتن	کهلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	بشمار		شمرد	می شمارد	بشمار	شمارنده	اخترشمار	شمرده
شناختن	پهچاننا	شناخت / شناسا		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
شنیدن	سننا / سونگهنا	شنوائی / شنوا		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا / سخن شنو	شنیده
شوریدن	شور کرنا / برهم هونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلحشور	شوریده
			باب طاء مطبقه						
طپیدن	بیقرار هونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	[illegible] طراز	طرازیده
طلبیدن	چاهنا / بلانا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده

[illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
				باب غین معجمه					
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده
غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده
				باب فا					
فتادن	گرنا / پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	می فرساید	بفرسای	فرساینده	جان فرسا	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	می فرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	می فروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب کھانا / فریب دینا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیادہ کرنا / زیادہ ہونا	افزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	بهجت افزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
فشاندن	جهاڑنا			فشاند	میفشاند	بفشان	فشاننده	[illegible]	فشانده
فشردن	نچوڑنا / [illegible]	فشار	فشارانیدن	فشرد	میفشرد	بفشر	فشارنده	[illegible]	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	میفگند	بفگن	فگننده	سایه‌فگن	فگنده
فهمیدن	سمجهنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	میفهمد	بفهم	فهمنده	فهم	فهمیده
باب کاف تازی									
کاستن	گهٹنا / گهٹانا			کاست					کاسته
کاشتن	بونا			کاشت	میکارد	بکار	کارنده	تخم‌کار	کاشته
کافتن	کهودنا			کافت		بکاف			کافته
کاویدن	کهودنا	کاوش		کاوید	میکاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گهٹنا / گهٹانا	کاهش		کاهید	میکاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار / کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کننده	[illegible]	کرده
گشادن	کهلنا / کهولنا	گشایش		گشاد	میگشاید	بگشا	گشاینده	[illegible]	گشاده
کشتن	مارنا	کشش		کشت	میکشد	بکش	کشنده	[illegible]	کشته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گشتن	پوشا	گشت		گشت					گشته
گشودن	گشودنا	گشود		گشود					گشوده
کشیدن	کشیدنا	کشش		کشید	می کشد	بکش	کشنده	کشش	کشیده
کفیدن	[illegible]			کفید					کفیده
کندن	کندنا			کند	می کند	بکن	کننده	[illegible]	کنده
کندیدن	[illegible]		کندایدن	کندید	می کَند	بکن			کندیده
گوشیدن	[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گرفتن	[illegible]	گرفت	[illegible]	گرفت	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرفته
گذاشتن	[illegible]	[illegible]		گذاشت	[illegible]	بگذار	گذارنده	بگذار	گذاشته
گذاردن	[illegible]	[illegible]		گذارد		بگذار	گذارنده		گذارده
گزیدن	گزیدنا		[illegible]	گزید	[illegible]	[illegible]	گزینده	[illegible]	[illegible]
گراییدن	[illegible]	[illegible]		گرایید	می گراید	بگرای	گراینده		گراییده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	ظرف مصدر	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
گردیدن	پھرنا / پھیرنا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	بگرد	گردنده	گرد / گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا / لینا	گرفت / گیرائی		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفتار / گرفته
گزیدن	[illegible]	گزیدگی		گزید	میگزد		گزنده		گزیده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	میگزارد	بگزار	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	[illegible]	[illegible]		گزید	میگزاید	بگز / بگزای	گزنده	[illegible] / گزان	گزیده
گزیدن	[illegible]			گزید	میگزیند	بگزین	گزیننده	گزیده / گزین	گزیده / گزین
گساردن	[illegible]			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	غمگسار	گسارده
گستردن	[illegible]	[illegible]		گسترد	میگسترد	بگستر	گسترنده	گسترده	گسترده
گسستن	[illegible]			گسست					گسسته
گسیختن	[illegible]			گسیخت	میگسلد	بگسل	گسلنده	پیمان‌گسل	گسیخته
گشتن	[illegible]	[illegible]		گشت					گشته

مصدر	معنی مصدر	حاصل بالمصدر	اسم فاعل ترکیبی	ماضی	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه حالیه	اسم مفعول
گفتن	کہنا	گویائی / گفتار		گفت	می‌گوید	بگو	گوینده	گویان / گویا	گفته
گذاشتن	مقرر کرنا			گذاشت	می‌گذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گنجیدن	سمانا	گنجایش		گنجید	می‌گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا	گوارش		گوارید	می‌گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
			باب لام						
لائیدن	شور کرنا / بھونکنا			لائید	می‌لاید	بلای	لاینده		
لافیدن	فضول بکنا	لاف		لافید	می‌لافد	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	لرزش	لرزانیدن	لرزید	می‌لرزد	بلرز	لرزنده	لرزان	لرزیده
لغزیدن	پھسلنا	لغزش	لغزانیدن	لغزید	می‌لغزد	بلغز	لغزنده	لغزان	لغزیده
لیسیدن	چاٹنا		لیسانیدن	لیسید	می‌لیسد	بلیس	لیسنده	کاسه لیس	لیسیده
			باب میم						
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	می‌مالد	بمال	مالنده	[illegible]مال	پامال / مالیده
ماندن	رہنا	[illegible]		ماند	می‌ماند	بمان	ماننده	[illegible]	مانده

[illegible]

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	مضارع	امر	اسم فاعل	صفت مشبهه	اسم مفعول
ماندن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	میماند	بمان	ماننده	مانا	
مُردن	مرنا			مرد	میمیرد	بمیر	میرنده		مُرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می‌مکد	بمک	مکنده		مکیده
				باب نون					
نازیدن	ناز کرنا	ناز		نازید	بنازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شکوہ کرنا	نالش		نالید	بنالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام کہنا			نامید	می‌نامد		نامنده		نامیده
نُبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می‌نشیند	بنشین	نشیننده	[illegible]	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می‌نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می‌نگارد	بنگار	نگارنده	صورت نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می‌نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	دکھانا ظاہر کرنا	نمایش		نمود	بنماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان	نموده

[illegible] ۱۲ بکسر اول و ثانی و بضم اول [illegible] ۱۲ [illegible]

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
نواختن	نوازنا / بجانا	نوازش		نواخت	مینوازد	بنواز	نوازنده	سبد نواز	نواخته
نوردیدن	لپیٹنا	نورد		نوردید	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نوردیده
نوشتن	لپیٹنا			نوشت					نوشته
نوشتن	لکهنا	نوشت	نویسانیدن	نوشت	می نویسد	بنویس	نویسنده	نویسا / خوشنویس	نوشته
نوشیدن	پینا	نوش	نوشانیدن	نوشید	مینوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشیده
نهادن	رکهنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	نهاده
نهفتن	چهپانا / چهپنا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده

بفتح اول و ثانی ۱۲ ب

بکسر اول و فتح ثانی ۱۲

باب واو

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	طریق تعدیه	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
واخیدن	منکنا			واخید	می واخد		واخنده		واخیده
ورزیدن	اختیار کرنا / مشق کرنا	ورزش		ورزید	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزیده
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
			باب های هوز						
هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانید	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده
هشتن	چهوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چهوڑنا			هلید	می هلد	بهل	هلنده		هلیده
			باب یای تحتانی						
یارستن	سکنا	یارائی		یارست					یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته
			خاتمه						

هر مبتدی را لازم است که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی الی الطریق مرقوم
الصدر محفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات تا که خواندن هر بار آن
بهم رسد و امید که مولفه را از دعاء خیر محروم و منسی نسازند برگریبان کار بار و ...
والحمد لله علی الاتمام والصلوة علی محمد خیر الانام و آله الکرام و صحبه
العظام الی یوم القیام ۱۸۹۳ء

Date	No.	Date	No.